

## بررسی انحصار حجیت استصحاب در احکام ترخیصی با تأکید بر دیدگاه استاد گنجی

رضا پورصدقی<sup>۱</sup>

سجاد درزی<sup>۲</sup>

### چکیده

استصحاب، پرکاربردترین قاعده استنباطی است که در سرتاسر فقه، مستند بسیاری از احکام شرعی در فرض شک و تردید است و درباره محدوده اعتبار آن در میان صاحب نظران، آرای گوناگونی مطرح شده است. مواردی که در روایات استصحاب بر آنها تطبیق داده شده منحصر به بقای طهارت است؛ با این توضیح که شارع مقدس نسبت به موارد مشکوک طهارت، اهمی به احتیاط و سخت‌گیری ندارد و همین نکته، اعتبار استصحاب را در احکام الزامی مورد تردید قرار داده است. عدم استناد به استصحاب در ابواب مختلف فقهی، مؤیدی بر این نکته است که دایره اعتبار استصحاب به گستردگی امروزی آن نیست. این موضوع در تحقیق پیش رو با روش تحلیلی - انتقادی با مطالعه منابع کتابخانه‌ای، مورد ارزیابی قرار گرفته است. در روایات، عدم وجوب طهارت، مورد استصحاب است که امری غیرالزامی و نتیجه آن تسهیل امر بر مکلف است. با عنایت به قاعده تناسب حکم و موضوع و همچنین وجود احتمال خصوصیت در مورد روایات، چنین نتیجه‌ای به دست آمد که اعتبار استصحاب منحصر در موارد ترخیصی است.

**واژگان کلیدی:** ترخیص، استصحاب، استصحاب ترخیصی، اصل عملی، حجیت استصحاب، ادله استصحاب.

۱. استاد حوزه علمیه قم و مدیر گروه اصول مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام،

rezapoorsedghi@gmail.com

۲. دانش پژوه مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام، sajjad779201@gmail.com

## مقدمه

مبحث استصحاب یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین مباحث علم اصول است که سالیان دراز مورد بحث و تبادل نظر میان علمای این علم از جهات متعددی همچون تعریف استصحاب، اقسام آن و ادله حجیت آن، اماره یا اصل بودن آن و محدوده اعتبار آن در میان بزرگان مورد بحث قرار گرفته و موجب شکل‌گیری نظرات و دیدگاه‌های مختلفی در رابطه با آن شده است؛ مثلاً در مورد حجیت استصحاب، مرحوم شیخ انصاری می‌فرماید: اکثر علما همچون شیخ طوسی در کتاب عده (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۷۵۸) و سید مرتضی در الذریعه (شریف، ۱۳۷۶ش، ج ۲، ص ۳۵۳) تا قبل از پدر مرحوم شیخ بهایی استصحاب را از باب حکم عقل، حجت می‌دانستند و در نتیجه قائل به اماره بودن آن بودند؛ اما از زمان ایشان و علمای بعد، حجیت استصحاب از راه روایات دنبال شد و با توجه به ادله لفظی، استصحاب به‌عنوان اصل عملی مطرح شد. (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۱۳)

در بحث از محدوده اعتبار آن نیز نظرات گوناگونی وجود دارد که برخی همچون مرحوم شیخ انصاری تا یازده نظر برای آن شمرده‌اند. (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۵۰) در بین این دیدگاه‌ها تفصیل متعددی وجود دارد که مشهور آن‌ها نظر مرحوم شیخ انصاری است که قائل به حجیت استصحاب در شک در رافع و عدم حجیت آن در شک در مقتضی است (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۵۱) و مرحوم خوئی استصحاب را تنها در موضوعات جاری می‌داند (خوئی، ۱۳۷۷ش، ج ۳، ص ۳۶-۴۹) این تفصیل مسبق به سابقه بوده و کمتر شاهد شکل‌گیری دیدگاه جدید در اعتبار استصحاب در بین معاصرین هستیم. در این بین حضرت استاد گنجی (حفظه الله) از اساتید مبرز حوزه علمیه قم، دیدگاه جدیدی در درس خارج خود نسبت به محدوده اعتبار استصحاب ارائه کرده‌اند که نوعی نوآوری به حساب می‌آید.

این نظریه عبارت است از تفصیل بین احکام الزامی و ترخیصی؛ با این شرح که در احکام ترخیصی، استصحاب جاری است و در احکام الزامی، جاری نیست. (گنجی، ۱۳۹۳ش، zaya.io/dw34e) هر چند گفته می‌شود این نظریه جدید است و مسبق به

سابقه نیست؛ اما در بعضی از تقریرات دروس خارج مرحوم خوئی نقل شده که به‌صراحت می‌فرمایند: ما منکر جریان استصحاب در شبهات حکمیه به نحو مطلق نیستیم؛ بلکه در احکام غیرالزامی می‌پذیریم (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۵۵-۵۶) و بعضی از شاگردان ایشان می‌فرمایند: نظریه اخیر مرحوم خوئی همین نظر است (صدر، ۱۴۰۵ق، ج ۶، ص ۱۲۷-۱۲۸) در هر صورت چنین نظریه‌ای در دوره معاصر شکل گرفته و نیازمند بررسی مفاد و ادله است.

در تحقیق پیش رو نگارندگان بر آن هستند که این دیدگاه را به‌عنوان یک فرضیه بر اساس ضوابط پذیرفته شده در علم اصول و فقه مورد ارزیابی قرار دهند؛ درحالی‌که تا قبل از این پژوهش ادله کافی برای آن ارائه نشده است.

استصحاب به‌عنوان یک اصل عملی در کتب و مقالات مختلفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ مانند رسائل مرحوم شیخ (انصاری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، کل اثر) و الاستصحاب مرحوم امام (خمینی، ۱۳۸۵ش، کل اثر) و مصباح الاصول مرحوم آقای خوئی (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، کل اثر) و همچنین در مقالاتی چون «الاستصحاب فی الشبهات الحکمیه» (احمدی شاهرودی، ۱۳۸۲ش، ص ۲۰۱-۱۸۳) «جریان استصحاب در شبهات مفهومی» (پورصدقی و شبان، ۱۴۰۰ش، ص ۱۲۱-۱۳۸)، «بررسی اعتبار استصحاب در شک در مقتضی از نظر ادله آن» (عظیمی گرگانی، ۱۳۸۶ش، ص ۶۳-۸۲) ولی در هیچ اثری، موضوع استصحاب ترخیصی که ضرورت تحقیق آن بی‌نیاز از هر بیانی است مورد اشاره و تحقیق قرار نگرفته است.

از آنجایی که استصحاب تقریباً پرکاربردترین اصل از میان اصول عملیه و در میان آنها از اهمیت فراوانی برخوردار است و در بسیاری از مسائل از جریان یا عدم جریان آن بحث شده دامنه‌ی اثبات این نظریه می‌تواند بسیاری از احکام فقه به‌خصوص مسائل مستحدثه و احکام و قوانین موجود در کتب حقوقی و جزائی فعلی که مستند به اصل استصحاب است را تحت تأثیر قرار دهد و دستخوش تغییر در برخی از احکام شرعی کنونی گردد و از طرفی دیگر چون این نظریه و ادله‌ی آن تاکنون به‌تفصیل بیان نشده لازم به بررسی آن است. امید

به اینکه خداوند متعال به واسطه این تحقیق، زمینه را برای تأمل بیشتر اساتید گرامی و دانش‌پژوهان در ادله حجیت استصحاب و حیثی اعتبار آن فراهم آورد. مطالعه در تحقیق پیش رو تحلیلی توصیفی است که از منابع کتابخانه‌ای از طریق دسترسی به وبگاه‌ها و نرم‌افزارها، ممکن گشته است. بررسی مفاهیم اصلی تحقیق و همچنین بررسی ادله انحصار اعتبار استصحاب در امور تریخی اعم از روایات ساختار اصلی تحقیق پیش روست.

### ۱. اصل عملی

اصل یا همان دلیل فقاهتی به قاعده‌ای گفته می‌شود که شارع مقدس آن را برای رهایی مکلف از شک در حکم واقعی شرعی قرار داده است (مشکینی، ۱۳۷۱ش، ص ۵۶) مجتهد در راه استنباط احکام شریعت گاهی به حکم واقعی از راه رسیدن به علم و گاهی از راه اماره‌ی معتبر که همان دلیل علمی است دست پیدا می‌کند اما گاهی مواقع علی رغم تلاش خود در منابع هیچ یک از علم و اماره برایش حاصل نمی‌شود، در این هنگام شارع مقدس برای رهایی او از سرگردانی احکامی را جعل کرده که وظیفه مکلف در مقام امتثال را معین می‌کند. مرحوم آخوند در کتاب کفایه در تعریف اصل عملی این چنین آورده که اصل عملی آن چیزی است که مجتهد بعد از جست‌وجو و فحص از دلیل اجتهادی و یأس از دسترسی، به آن رجوع می‌کند که آن را از حکم عقل یا عموم نقل بدست می‌آورد. (آخوند خراسانی، ۱۴۳۱ق، ج ۲، ص ۱۳۱)

از بیان مذکور وجود تفاوت در بین اماره و اصل آشکار می‌گردد؛ می‌توان گفت این دو به لحاظ هویت و روش استنباط و نتیجه با یکدیگر متفاوت‌اند؛ اصل در دیدگاه برخی از سنخ حکم است؛ لذا مرحوم شیخ در تعریف خود برای استصحاب می‌فرماید استصحاب حکم به بقا است (انصاری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۹) اما اماره از سنخ حکم نیست بلکه طریق به حکم شرعی است؛ بر همین اساس اماره برای منتهی شدن به حکم شرعی به کار گرفته می‌شود و علی‌رغم وجود اماره، کشف حکم همچنان نیازمند عملیات استنباطی است؛ ولی در اصل عملی برای وصول به حکم شرعی فقط تطبیق لازم است.

نتیجه اماره حکم واقعی منکشف به اماره ظنی است و نتیجه اصل عملی مجرد حکم ظاهری است و بر همین اساس اماره بر اصل مقدم است به گونه‌ای که این عبارت مشهور است که «الاصل دلیل حیث لا دلیل له» به این معنا که اصل جایی معتبر است که دلیل و نصی وجود نداشته باشد.

اصول عملیه اقسام بسیاری دارد؛ اما آن دسته که در علم اصول از آن‌ها بحث می‌شود چهار قسم است که عبارت‌اند از: استصحاب، برائت، احتیاط و تخییر که در میان آن‌ها استصحاب از اهمیت بسیاری برخوردار است.

## ۲. استصحاب

ماده استصحاب از ریشه «صَحِبَ يَصْحَبُ» از مصدر «صَحَبَه» در همه لغت‌نامه‌ها به معنای به‌همراه داشتن و همراهی است. احمد بن فارس می‌نویسد: «صاد و حا و باء، اصل و ریشه واحدی است که دلالت بر مقارنت و مقاربت شیء می‌کند» (احمد بن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۳۳۴) لذا فقها می‌گویند استصحاب «ما لا یؤکل لحمه» در نماز، نماز را باطل می‌کند. واژه «استصحاب» به معنای طلب صحبت و همراهی چیزی است. ابن منظور می‌نویسد: «استصحَب الرجل» یعنی او را دعوت به مصاحبت و همراهی کرد «و کل ما لازم شیئا فقد استصحبه» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۲۰).

برای استصحاب در اصطلاح علم اصول، تعریف‌های بسیاری توسط اصولیون ذکر شده که همه آن‌ها به مفهوم واحدی اشاره می‌کنند؛ تعریفی که مشهور است و شیخ انصاری نیز آن را به‌عنوان مختصرترین و محکم‌ترین تعریف آورده است عبارت است از «الاستصحاب هو إبقاء ما كان» یعنی حکم به بقای هر آنچه که قبلاً بوده است. (انصاری، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۹) در هر صورت معنا و مفهوم استصحاب، امروزه امری روشن و بدیهی است و استصحاب مصطلح مطابق با فهم مشهور که در تعریف شیخ انصاری به آن اشاره شد موضوع بحث ماست.

**۳. ترخیص**

ترخیص، در لغت به معنای تسهیل و آسان گرفتن (ابن فارس، ۱۳۹۹ق، ج ۲، ص ۵۰۰؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۵۹۴) و تخفیف و رخصت است. (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۷، ص ۶۳)

ترخیص در اصطلاح نیز به همان معنای لغوی به کار می‌رود و در مقابل الزام است؛ به این بیان که هر حکمی که عدم الزام در آن باشد، حکم ترخیصی است که نتیجه و مؤدای آن ترخیص است؛ بنابراین شارع در احکام ترخیصی به مکلف در انجام فعل و یا ترک آن اذن داده است، هر چند مصلحت یا مفسده در یک طرف، بیشتر از طرف دیگر باشد، ولی در حدی نبوده است که الزام را به دنبال داشته باشد؛ بنابراین ترخیص، اذن ناشی از اباحه، کراهت و استحباب را شامل می‌شود. (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۹۴-۱۹۳)

در این مقاله احکام ترخیصی، محدود به موارد مذکور نیست؛ بلکه منظور هر حکمی است که شارع مقدس نسبت به آن اهتمام به احتیاط نداشته و مکلف را نسبت به آن در سعه قرار داده است؛ چرا که در برخی از احکام، شارع مقدس در فرض شک، مکلف را به برائت و تسامح دعوت می‌کند؛ در این حالت حکم ترخیصی است اگر چه در صورت وجود علم، موضوع احتیاط و دقت باشد. به عبارت دیگر ملاک صدق ترخیصی بودن حکم، نوع حکم نیست؛ بلکه صنفی از آن کافی است و به همان میزان ترخیصی بودن حکم صادق است. نتیجه اینکه اگر حکمی در نظر شارع در فرض شک نیازمند احتیاط نباشد و مورد ترخیص باشد به همین میزان، حکمی ترخیصی محسوب می‌گردد.

**۴. ادله انحصار اعتبار استصحاب در امور ترخیصی**

در این قسمت ادله انحصار استصحاب در امور ترخیصی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ البته مهم‌ترین دلیل تناسب بین حکم و موضوع است که به‌عنوان دلیل اول به آن می‌پردازیم.

#### ۱-۴. تناسب حکم و موضوع

تناسب حکم و موضوع از قرائن لَبّی است که به‌عنوان قرینه می‌تواند باعث شکل‌گیری اطلاق یا تضییق شود؛ قرینه‌ای که در لسان فقها، بی‌شمار مورد استناد قرار گرفته است. (برای نمونه رک: نائینی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۷۳؛ زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۹۴) توضیح، اینکه عرف در فهم کلام هر حکمی را متناسب با موضوع آن می‌بیند و هیچ‌گاه یک حکم بسیار شدید را برای موضوعی کوچک و کم‌اهمیت متناسب نمی‌بیند و همین نکته، قرینه برای فهم موضوع قرار داده می‌شود؛ برای نمونه، توهین مختصر را مستحق یک عقاب بسیار شدید نمی‌بیند و همین را قرینه قرار می‌دهد که حتماً توهین صورت گرفته بسیار شدید بوده که حاکم برای آن عقاب بسیار شدیدی قرار داده است و بالعکس حکم متسامحی را با موضوعی که نیازمند دقت زیاد است مناسب حکمت نمی‌شمارد در نتیجه حکمی که دارای تسامح هر چند با هدف تسهیل برای مکلف را شامل موارد متناسب با آن می‌داند.

دلیل حجیت استصحاب، روایاتی است که در منابع روایی ما وارد شده و در این روایات که تعداد آنها نیز زیاد نیست عدم نقض یقین با شک فقط در موارد بقاء طهارت تطبیق یافته و نمی‌توان به‌صورت جزئی ادعا کرد در موضوع دیگری این اصل قابل تطبیق است؛ به‌دیگر سخن، طهارت که در فرض شک، امری ترخیصی است و همان‌گونه که خواهد آمد مورد اهتمام و احتیاط نیست از طریق اصل عملی استصحاب که صرفاً رافع تحیر است تعیین تکلیف شده است. در این روایات تناسب بین حکم (عدم نقض یقین با شک) و موضوع (شک در طهارت) کاملاً مشهود است؛ چرا که یک حکم تسامحی برای یک امر ترخیصی در نظر گرفته شده است. این نکته منشأ شکل‌گیری این احتمال می‌گردد که آیا اطلاق قاعده عدم نقض یقین به شک در مواردی که چنین قاعده‌ای متناسب با آن به نظر نمی‌رسد نیز جاری است؟

دو روایت از زراره که به صحیحه اولی (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۴۵) و صحیحه ثانیه (ابن بابویه، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۱) شهرت یافته‌اند، اصلی‌ترین دلیل برای استصحاب

به شمار می‌آیند علاوه بر این، چند روایت دیگر نیز وجود دارد که دلالت آنها بر استصحاب قابل‌پذیرش است.

در صحیح‌ه اول، امام علیه السلام در پاسخ به سؤال زراره که دربارهٔ وظیفه مکلفی که نمی‌داند چرت زده یا خیر و شک دارد آیا وضو بر او واجب شده یا نه؟ می‌فرماید: وضو بر او واجب نیست؛ چرا که یقین به طهارت سابقه داشته و الان شک دارد و نباید یقینش را به واسطهٔ شک نقض کند؛ بنابراین قاعده در این روایت حکم به بقاء طهارت و عدم وجوب وضو شد.

در صحیح‌ه دوم در دو فراز برای اثبات طهارت ظاهری که مجوز شرعی برای داخل شدن در نماز است به استصحاب تمسک شده است (ابن بابویه، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۱) و در هر دو صورت حکم طهارت از نجاسات مورد سؤال است. در این روایت نیز مانند روایت سابق در موضوع طهارت - البته با این تفاوت که این روایت مربوط به طهارت از نجاست است - قاعده عدم نقض یقین با شک تطبیق داده شده است. البته مرحوم شیخ در نحوه تطبیق استصحاب در مورد روایت اشکالاتی مطرح کرده (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۶۱) که در جای خود محل تأمل جدی است؛ ولی به نحوی از اشکالات، پاسخ داده است.

در صحیح‌ه ابن سنان نیز استصحاب در مورد طهارت لباس تطبیق داده شده است. (حرّ عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۵۲۱) در موثقه پدر ابن بکیر نیز در مورد شک در بقاء وضو، حضرت از وضو گرفتن دوباره بر حذر داشته است که ظاهر آن این است که وضوی دوباره مبتنی بر یقین به حدث است نه صرفاً شک.<sup>۱</sup> (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۳)

همان‌طور که مشهود است در تمامی روایات مذکور استصحاب در بقاء طهارت، تطبیق یافته است. مفاد مجموع روایات مذکور این احتمال را تقویت می‌سازد که شارع مقدس استصحاب را در مواردی که نسبت به آن اهتمام به جعل احتیاط و سخت‌گیری نداشته به‌عنوان راهکار رفع تحیر ارائه کرده است و بالطبع چنین راهکاری باید موجب ترخیص

۱. إِذَا اسْتَيْقَنَ أَنَّكَ قَدْ أَحَدْتِ فَتَوَضَّأْ وَإِيَّاكَ أَنْ تُحَدِّثِ وَضُوءًا أَبَدًا حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّكَ قَدْ أَحَدْتِ.



بر مکلف باشد؛ بنابراین «لاینقض الیقین بالشک» در صحیحه اولی و ثانیه یا منحصرأ طهارت مدنظر است و تعلیل روایت به مثابه حکمت حکم در نظر گرفته می‌شود و یا طبق برداشت فقهای متأخر و معاصر حمل بر تعلیل می‌گردد؛ ولی بیش از برداشت فوق قابل تعمیم نیست.

بنابراین، بعید نیست در تطبیق اصل استصحاب، اقتضای تناسب حکم و موضوع در نظر گرفته شده به این بیان که چون طهارت در موارد مشکوک امر تریخی بوده و نیازمند دقت نظر شدید نیست یقین با شک از بین نمی‌رود.

مؤید چنین فهمی این است که احدی تردید ندارد در امور حساس و مهم، کوچک‌ترین شکی نیازمند بررسی و حل است و باید شخص دوباره به اطمینان رسیده و با طیب خاطر اقدام کند و بدون آن در صورت وقوع حادثه و ضرر و زیان تمسک به وجود حالت سابقه توجیه مورد قبولی نیست و هیچ‌گاه جریان استصحاب که ناشی از تسهیل و سهولت در امر است توجیه‌گر عمل وی نیست؛ برای نمونه لزوم بقاء بر یقین سابق نمی‌تواند ایجاد خطر برای جان دیگری را توجیه کند. (عمیدی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۶۰۵)

به عبارت دیگر، به مقتضای تناسب حکم و موضوع، عدم نقض یقین با شک، اساساً مربوط به مواردی است که مسئله نیازمند ریزینی و دقت و احتیاط نیست و در غیر این صورت تردیدی نیست که یقین با شک از بین می‌رود. گواه بر این مدعا عدم جریان اصول عملیه در موارد مهمه است. (نجف‌آبادی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۱۰۵) سیره عقلائی در امور مهم، عدم قبول توجیه رجوع به ضوابط غیردقیق است؛ به گونه‌ای که حتی رجوع به کارشناس غیراعلم را موجه نمی‌داند؛ چه رسد به اصول عملیه که کاشفیتی از واقع ندارد. (قمی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۵ و ۲۲؛ تهرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۵۲) و همچنین احتیاط در امور مهمه از ضروریات فقه است که از قدیم تا به امروز مورد تأکید فقهاست. (حلی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۳۶؛ صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۳۴)

## ۲-۴. تناسب بین دلیل و مدعا

آن‌چنان که امروز استصحاب در همه ابواب فقهی مورد استناد قرار می‌گیرد و شاید نوع موارد شک در مسائل عبادی و غیرعبادی از رهگذر استصحاب به سرمنزل مقصود می‌رسد؛ این پرسش شکل می‌گیرد که چرا در میان روایات که نسبت به مسائل مختلف وارد شده‌اند در هیچ مسئله‌ای اشاره به استصحاب نشده است. به عبارت دیگر اصل استصحاب که امروزه به‌عنوان ابزاری پرکاربرد در مسائل گوناگون فقهی مورد استفاده فقیه است هیچ اثری در روایات به جز در باب طهارت از خود بر جای نگذاشته و چنین عدم تناسبی این شبهه را در ذهن تقویت می‌سازد که توسعه استصحاب به شکل امروزی در استنباط، منطبق بر مستندات روایی نیست.

به عبارت دیگر، تناسب دلیل و مدعا نیز می‌تواند از قرائن ترخیصی بودن استصحاب باشد. به این معنا که چنین قاعده‌ای که از منظر صاحب‌نظران کاربرد فراوانی در همه ابواب فقه دارد باید بسیار گسترده‌تر در روایات ما تطبیق می‌یافت؛ در نتیجه تناسبی بین کاربرد این قاعده در فقه و روایات ما وجود ندارد. چگونه قابل‌پذیرش است که در روایات قاعده‌ای تنها بر طهارت تطبیق داده شود درحالی‌که اساساً لازم بوده این قاعده در هزاران مسئله تطبیق داده شود؛ بنابراین، تناسب بین دلیل و مدعا در مسئله حجیت استصحاب وجود ندارد.

مراد این نیست که با دو خبر واحد نمی‌توان قاعده اصولی برای استنباط احکام ارائه کرد و چنین امر مهمی نیازمند اخبار بیشتری است که البته این سخن نیز قابل‌تأمل است؛ بلکه مراد این است که چگونه قابل‌پذیرش است که در مسائل بی‌شمار در ابواب مختلف فقهی مسئله عدم نقض یقین با شک، موردی پیدا نکرده است.

ممکن است این اشکال چنین پاسخ داده شود که استصحاب در موارد شک کاربرد دارد و چون اساساً برای معصوم شک مفروض نیست براین‌اساس چنین اصلی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

اولاً اگر چنین باشد باید از اصول دیگر عملی یعنی احتیاط و براءت نیز نباید سخنی به میان آمده باشد درحالی که نسبت به آنها علاوه بر عقل، روایات و ادله متعدد یافت می‌شود. ثانیاً شارع مقدس باید به مکلفین نحوه استنباط حکم شرعی در احکام و موضوعات را ارائه کنند و موضوع چنین مهمی قطعاً مغفول نمانده است.

ثالثاً علم لدنی در بیان احکام موضوعیت ندارد براین اساس شک در موضوعات برای شارع نیز متصور است.

عدم تناسب بین دلیل و مدعا اگر چه اختصاص استصحاب بر امور ترخیصی را موجه نمی‌سازد؛ ولی مؤید مناسبی برای مدعای مذکور است؛ نتیجه آنکه تردیدی نیست که عدم نقض یقین با شک فاقد اطلاق است و محدوده آن بسیار محدودتر از آن چیزی است که در فقه امروزه مورد تمسک فقهاست اما سعه آن برای ما روشن نیست؛ یا منحصر در بقاء طهارت است یا منحصر در مواردی است که شارع نسبت به آن اهتمام جدی نداشته و از طرفی موجب ترخیص بر مکلف است.

### ۳-۴. احتمال خصوصیت

در صورتی که مورد تطبیق تعلیل در کلام، دارای خصوصیتی باشد که احتمال می‌رود گوینده آن را در نظر داشته است؛ باید خصوصیت مذکور در تعمیم علت لحاظ گردد و حکم به بیش از آن تعمیم نمی‌یابد. برای مثال والدین کودک روش رد شدن از خیابان را به او می‌آموزند و به او علت نگاه کردن به سمت راست و بعد نگاه کردن به سمت چپ را بیان می‌کنند؛ آیا چنین تعلیلی وی را مجاز به رد شدن از اتوبان یا خیابان‌هایی که حجم و سرعت خودرو زیاد است می‌کند؟! احدی چنین تعلیلی را به عنوان تجویز رد شدن و تطبیق در همه موارد قلمداد نخواهد کرد. به عبارت دیگر خیابان متعارف که در آن سرعت و ترافیک خودرو کم است ویژگی خاصی دارد که اصل ورود کودکان را به آن موجه می‌سازد و پس از جواز ورود کودکان به آن، نحوه ورود به آن نیازمند توضیح و تعلیل است؛ ولی در مواردی که اصل ورود کودکان موجه نیست؛ چنین توضیح و تعلیلی کارساز نیست و استناد به آن نیز صحیح نیست.

نمونه دیگر اینکه حکمی که برای یافتن مقدار ناچیزی پول در کوچه داده می‌شود؛ مثلاً پرس‌وجو از همسایگان و بعد صدقه دادن به فقیر؛ هیچ‌گاه قابل‌تمسک برای یافتن یک کیلو طلا که ارزش آنها میلیاردی است نخواهد بود. ولو تعلیل بسیار مناسبی نیز در ذیل حکم بیان شده باشد؛ زیرا ناچیز بودن مال پیدا شده دارای خصوصیت است. در روایات تعلیل عدم نقض یقین به شک در مورد خاص بقاء طهارت به کار گرفته شده است. این احتمال وجود دارد که شارع مقدس در باب طهارت خصوصیت خاصی دیده و در آن حکم به عدم نقض یقین به شک کرده است. قرائن مختلفی در روایات بر ترخیص و عدم اهتمام شارع بر سخت‌گیری در امر طهارت دیده می‌شود: در نظر گرفتن بدل طهارت ترابیه برای وضو، عدم سخت‌گیری در دم قروح و جروح و بخشیدن دم کمتر از مقدار درهم و قرائن دیگری که با مراجعه به روایات بر هیچ‌کس پوشیده نخواهد بود. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۸) البته این نکته به معنای تسامح بی‌ضابطه در امر طهارت نیست؛ بلکه در مواردی که نجاست قطعی است شارع مقدس نسبت به آن اهتمام داشته و به رفع نجاست و حتی بعضاً به احتیاط دستور داده است. (برای نمونه: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۱) از مجموع این ادله می‌توان فهمید شارع نسبت به طهارت مشکوک بنای بر سخت‌گیری ندارد و نسبت به نجاسات معلومه نیز تفصیل داده است در برخی موارد مانند خون نسبتاً با ترخیص بیشتری مواجه شده تا بول و منی. برای استیناس مطلب می‌توان این سؤال را مطرح کرد که آیا تعلیل عدم نقض یقین با شک اگر در چند مورد استجابی تطبیق داده شده بود آیا امکان تعمیم آن به سرتاسر فقه بود؟

۱. برای نمونه: عَنْ حَكَمِ بْنِ حَكِيمِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَبُو لُ وَلَا أُصِيبُ الْمَاءَ وَ قَدْ أَصَابَ يَدِي شَيْءٌ مِنْ الْبَوْلِ فَأَمْسَحُ بِالْحَائِطِ أَوْ التُّرَابِ ثُمَّ تَعْرِقُ يَدِي فَأَمَسُّ وَجْهِي أَوْ بَعْضَ جَسَدِي أَوْ يُصِيبُ ثَوْبِي قَالَ لَا بَأْسَ بِهِ. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۰)

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ: إِنْ أَصَابَ ثَوْبَ الرَّجُلِ الدَّمُ فَصَلَّى فِيهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ وَ إِنْ هُوَ عَلِمَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ فَتَنَسَّى وَ صَلَّى فِيهِ فَعَلَيْهِ الْإِعَادَةُ. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۵۴)

غرض اینکه انحصار تطبیق استصحاب در طهارت، این احتمال را تقویت می‌سازد که از منظر شارع در باب طهارت، خصوصیت خاصی است که شارع در آن شک را ناقض یقین نمی‌بیند و آن خصوصیت مربوط به عدم اهتمام شارع نسبت به موارد شک و ارائه طریقی تسهیلی برای آن است. در نتیجه عدم نقض یقین با شک فقط در مواردی که چنین رویکردی از جانب شارع محرز باشد قابل تطبیق خواهد بود.

#### ۴-۴. حقیقت اصل عملی

با استقراء و بررسی مضمون تمام اصول عملیه شرعی به این مطلب می‌رسیم که حقیقت و روح اصل عملی اخراج مکلف از تردید و تسهیل و ترخیص برای مکلف همراه با جعل معذوریت هنگام شک است (گنجی، ۱۳۹۳ش، zaya.io/dw34e) استصحاب نیز از این قاعده مستثنی نبوده و حقیقت آن نیز مانند سایر اصول عملیه تسهیل بر بندگان است. برای نمونه برخی از اصول عملیه را بیان می‌کنیم تا نکته مذکور بیشتر عیان گردد. الف) بر اساس حدیث «رفع مالایعلمون» هرگاه مکلف نسبت به تکلیفی شک داشته و پس از فحص و جست‌وجو در ادله شرعی، حکم واقعی در مورد آن شیء برایش معلوم نگردد؛ شارع مقدس برای رهایی او از تحیر، به برائت ذمه او نسبت به تکلیف مشکوک حکم می‌کند؛ مثلاً مکلف شک می‌کند آیا شرب توتون حرام است یا نه؟ اما دلیلی بر حرمت آن یافت نمی‌شود، شارع مقدس به اباحه انجام تکلیف مشکوک حکم می‌کند که نتیجه‌اش ترخیص و تسهیل برای مکلفین است (رک: عراقی، ۱۴۱۱ق، ج ۴، ص ۶۶؛ گنجی، ۱۳۹۱ش، zaya.io/dw34e) این اصل در صدد ایجاد تسهیل و ترخیص نسبت به حکم واقعی است؛ در نتیجه اجرای برائت اگر به گونه‌ای موجب تکلف و سختی برای مکلف شود جاری نمی‌شود. (ملکی اصفهانی، ۱۳۴۲ش، ص ۱۵۴)

ب) قاعده طهارت از قواعد مشهور فقهی است که به طهارت همه اشیاء تا وقتی که نجاست آن‌ها معلوم نشده باشد حکم می‌کند به موجب این قاعده، صورت شک در طهارت یا نجاست محکوم به طهارت است چه شک در این باشد که آن شیء ذاتاً نجس است یا نه و یا اینکه بدانیم ذاتاً پاک است اما نمی‌دانیم که با چیزی نجس برخورد کرده

تا نجس شده باشد در هر دو حالت، حکم به طهارت می‌کنیم. برای اثبات این قاعده به چند روایت استدلال شده است از جمله این روایت که امام صادق علیه السلام فرمودند: «هر چیزی پاک است تا اینکه بدانی آن چیز نجس است.» (حر عاملی، ۱۶/۱، ج ۱، ص ۴۶۷) این اصل نیز در صدد ایجاد ترخیص برای مکلفین است.

(ج) یکی از قواعد پرکاربرد در فقه، قاعده فراغ است که مضمون آن این است که هرگاه مکلف عملی را انجام داده و پس از آن در بعضی از اجزاء یا کیفیت آن شک کند که آیا صحیح بجا آورده یا نه، شارع حکم به صحت آن عمل کرده و شک را الغاء کرده است. در نگاه بسیاری از بزرگان این قاعده یک اصل عملی است. (رک، شهیدی، ۱۳۹۶ش، zaya.io/e5z0h) امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «اگر در هر کاری که انجام داده‌ای شک کردی به آن شک اعتنا نکن و همان‌طور که انجام داده‌ای با آن برخورد کن.» (حرّ عاملی، ۱۶/۱، ج ۸، ص ۲۳۸) و مشخص است که حکم حضرت در اینجا بر اساس تسهیل بر بندگان است. (گنجی، ۱۳۹۳ش، zaya.io/dw34e)

(د) یکی دیگر از اصول پر کاربرد در فقه، قاعده حلیت است که مقتضای آن این است که هرگاه مکلف در مورد حلیت یک شیء شک داشته باشد، مجاز به تصرف در آن از ناحیه شارع مقدس است، در واقع این قاعده به معنای جواز تصرف در اشیای خارجی است که در حلیت آن‌ها تردید شده است. فقها برای اثبات این قاعده به ادله فراوانی از کتاب و سنت استدلال کرده‌اند که یکی از مهم‌ترین این ادله می‌توان به روایت «همه چیز بر تو حلال است تا زمانی که بدانی آن چیز عیناً حرام است» (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۵، ص ۳۱۳) اشاره کرد. این اصل نیز در صدد رفع تکلف و در نتیجه ایجاد تسهیل است. (گنجی، ۱۳۹۳ش، zaya.io/dw34e)

با استقراء در اصول عملیه می‌توان چنین نتیجه گرفت که اصول عملیه شرعی، اساساً در صدد ایجاد ترخیص برای مکلفین هستند. در نتیجه اولاً اصول عملیه شامل مواردی که شارع نسبت به آنها دارای اهتمام بیشتری است و چه‌بسا در موارد مختلف مانند حق الناس دعوت به جدیت و احتیاط می‌کند نمی‌گردند. ثانیاً این اصول در صدد ایجاد

تسهیل و رفع تکلیف‌اند در نتیجه در مواردی که اصلی موجب تکلف گردد جاری نمی‌گردند و یا لااقل شک در جریان آن وجود دارد.

#### ۴-۵. الغاء استصحاب نسبت به بعضی احکام الزامیه

با بررسی احکام الزامی، مواردی را مشاهده می‌کنیم که با اینکه ارکان استصحاب کامل بوده و طبق مبنای مشهور محلّ جریان استصحاب است؛ اما استصحاب را جاری ندانسته‌اند و به‌عنوان الغاء استصحاب از آن تعبیر می‌شود. در اینجا به چند نمونه از این موارد اشاره می‌کنیم:

- ۱) نسبت به آیام استظهار با اینکه حالت سابقه برای زن بقاء دم و حدث است؛ اما شارع این حالت سابقه را لحاظ نکرده در نتیجه استصحاب را جاری ندانسته است. (رک: خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۳۶۸؛ گنجی، ۱۳۹۳ش، جلسه ۹۲)
- ۲) در مورد زنی که شک دارد آیا خون حیض او قطع شده یا اینکه هنوز خون حیض استمرار دارد، در روایات آمده است که این شخص باید فحوص کند و این حکم در روایات (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۳، ص ۹۴) مساوی با الغاء استصحاب بقاء خون حیض است. (گنجی، ۱۳۹۳ش، جلسه ۹۲)
- ۳) اگر شخصی در زمان حیاتش ذمه‌اش به دینی مشغول بوده و پس از مرگ این شخص نسبت به پرداخت دین شک وجود دارد؛ گفته شده استصحاب بقاء دین بر ذمه این شخص کفایت نمی‌کند؛ بلکه باید یمین به آن ضمیمه شود. (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۷، ص ۹۰)
- ۴) در مواردی که محلّ جریان قاعده فراغ و تجاوز است، بر استصحاب مقدم است و استصحاب جاری نیست (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۳۲۵) واضح است که در این موارد اگر استصحاب جاری شود یک حکم الزامی ثابت می‌گردد در حالیکه با جریان قاعده فراغ و تجاوز، این حکم الزامی کنار گذاشته شده است. بی‌تردید موارد الغاء استصحاب بسیار بیشتر از این موارد است که مجال این مقال نیست و ثانیاً نیازمند جستجوی گسترده‌تری است.

## ۶-۴. شریعت سمحه سهله

مجموعه ادله سابق به‌ضمیمه این مهم که شریعت، شریعت تسهیل و رأفت و رحمت است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۴۹۴) به‌گونه‌ای که شارع مقدس در ظرف جهل در اکثر مواقع حکم به معذوریت کرده و عمل به حکم ظاهری را برای مکلف به‌عنوان معذّر و مجزی تکلیف دانسته است، بهترین شاهد بر سمحه و سهله بودن شریعت این است که هر جا صحبت از جهل می‌آید؛ حکم شارع به معذوریت است. به تعبیر بهتر اصلاً جهالت در شریعت مساوی با معذوریت است و حدیث لاتعداد شاهد خوبی بر این مدعا می‌باشد. جریان استصحاب در احکام ترخیصی نیز مطابق با تسهیل و رأفت و رحمت شارع بوده، حال آنکه جریان آن در احکام الزامی خلاف چنین غرضی است. (گنجی، ۱۳۹۳ش، جلسه ۹۳)

این دلیل برای اثبات مدعای مذکور کافی نیست؛ چرا که وجود اصول مختلف اعم از اصل برائت و طهارت برای اثبات دأب شارع کافی است و نمی‌توان دلیل سمحه و سهله را برای اثبات ترخیص دیگری مستند قرار داد؛ بلکه می‌تواند مؤید مدعای مذکور باشد.

## ۵. نقد ادله انحصار

ادله‌ای که برای اثبات انحصار استصحاب و عدم شمول آن بر احکام الزامی مطرح شد ممکن است با اشکالاتی مواجه گردد که در ادامه، این اشکالات مورد طرح و بررسی قرار می‌گیرد. شاید گفته شود اطلاق تعلیل حضرت مبنی بر «یقین با شک از بین نمی‌رود» شامل هر یقینی است و تفاوتی در موارد ندارد مگر اینکه دلیل خاصی آن را تخصیص زند. اولاً: ظاهراً فقره مذکور، حکمت حکم است نه علت که در این صورت تعمیم حکم آن بر موارد مشابه با اما و اگر مواجه است. قرینه آن نیز عدم تعمیم این روایات در لسان قدماست. (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۱۴) و همچنین عدم تطبیق یابی این قاعده در موارد مختلف است.

ثانیاً: بنا بر پذیرش علت بودن این فقره، چنین عبارتی شبیه به امور تعبدی نیست و گویا از مقبولات مخاطب و از امور معقول وی است هر چند تا قبل از این بدان ملتفت نبوده است. (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۱) در این حالت نمی‌توان روایت را به‌گونه‌ای



معنا کرد که آن معنا کاملاً امری تعبدی به نظر آید و با معقولات مخاطب هیچ تناسبی نداشته است؛ براین اساس آنچه که معقول به نظر می‌رسد تناسب حکم تساهلی با امور تریخیمی و عدم تساهل در امور غیر تریخیمی است. در نتیجه به کشف این جریان اصل عملیه استصحاب در مورد طهارت، کاشف از این است که طهارت امری نیست که شارع نسبت به حدود و ثغور آن اهتمام داشته و مکلف را در موارد شک به احتیاط بخواند. ممکن است اشکال شود که با ادعای فوق، استصحاب یک امر عقلانی خواهد بود و درحالی که چنین نیست.

اما همان‌طور که مرحوم خوبی در پاسخ به این اشکال فرموده‌اند، مفاد تعلیل اگر چه در ارتکاز مخاطب وجود دارد؛ ولی تطبیق آن بر استصحاب تعبدی است؛ به بیان واضح‌تر، مخاطب می‌داند امر محکم با امر غیر مستحکم از بین نمی‌رود؛ ولی ملتفت به امکان تطبیق در موارد استصحاب که در آن یقین با شک در معرض از بین رفتن است نیست. (خوئی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۲۱) بنابراین، استصحاب تطبیق تعبدی یک امر عقلانی است. در نتیجه تطبیق استصحاب در پاره‌ای از موارد که عقلاً نسبت به آن چنین حکمی را مناسب نمی‌دانند و چه بسا مستهجن می‌دانند پذیرفته نیست.

اشکال دیگری که ممکن است در عدم پذیرش اطلاق روایات استصحاب مطرح گردد؛ این است که در موارد قابل توجهی، استصحاب مورد پذیرش است درحالی که از احکام الزامی است برای نمونه استصحاب احکام شرایع سابقه مورد قبول ماست.

پاسخ این است که قواعد و عموماًت دیگری برای توجیه موارد مذکور قابل ارائه است و نمی‌توان به دلیل چنین مواردی، ظهور عبارت و شمول آن را تغییر داد. معتبر بودن احکام شرایع سابقه نیز از این قاعده مستثنی نیست و اعتبار آنها منحصر در استصحاب نیست؛ بلکه ارتکازات متشرعه و همچنین قواعدی مانند مقتضی و مانع و مشابه آن به راحتی می‌توانند آن را توجیه کنند.

## نتیجه

مطالعه ادله در این تحقیق نشان می‌دهد:

الف. تمامی مواردی که در روایات توسط امام معصوم علیه السلام تطبیق داده شده ترخیصی و تسهیل آور بوده است؛ چرا که در این روایات عدم نقض یقین با شک بر بقاء طهارت تطبیق داده شده که از طرفی مفید عدم وجوب وضو و عدم وجوب تطهیر است و از طرفی دأب شارع بر عدم سخت‌گیری در فرض شک در باب طهارت است.

ب. با توجه به تناسب حکم و موضوع و همچنین وجود احتمال خصوصیت در باب طهارت، وجود اطلاق در ادله حجیت استصحاب، محل تردید جدی است و دلیل متقنی برای تعیین گستره آن وجود ندارد. این در حالی است که اثبات گستره استصحاب نیازمند دلیل قابل اتکایی است؛ بنابراین بدون دلیل قابل قبول و با روایات و ادله موجود، اعتبار جریان استصحاب در احکام الزامی غیرقابل پذیرش است.

ج. بررسی حقیقت و روح اصل عملی نشان می‌دهد نوعاً شکل‌گیری اصل عملی در شریعت، ایجاد تسهیل در انجام تکالیف است علاوه بر اینکه شارع مقدس شریعت خود را بر تسهیل و راحتی بندگان خویش بنا نهاده است.

د. اگر چه دلایل قابل دفاعی مانند حکمت بودن عبارت «عدم نقض یقین با شک» برای اختصاص استصحاب بر شک در بقاء طهارت وجود دارد؛ ولی با عنایت به برداشت فقها از علت بودن این عبارت در صحیحیه اولی و ثانیه و با توجه به خصوصیت موارد روایات، قدر متیقن از سعه استصحاب، امور ترخیصی است که برای مکلف ایجاد تسهیل می‌کند.

## منابع

۱. ابن زهره، حمزه بن علی (۱۴۱۷ق). *غنیة النزوع الی علمی الاصول والفروع*. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی جمال‌الدین (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دار صادر.
۳. أحمد بن فارس بن زکریاء (۱۳۹۹ق). *معجم مقاییس اللغة*. بیروت: دارالفکر
۴. احمدی شاهرودی، عبدالله (۱۳۸۲ش). *الاستصحاب فی الشبهات الحکمیة*. پژوهش‌های اصولی ۱۳۸۲، شماره ۲ و ۳.
۵. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین (۱۴۴۲ق). *کفاية الأصول*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۶. ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار إحياء التراث العربی
۷. انصاری، مرتضی (۱۴۲۸). *فرائد الاصول*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. پورصدقی، رضا و محمدرضا شبان (۱۴۰۰). *جریان استصحاب در شبهات مفهومیة*، مجله پژوهش‌های اصولی، شماره ۲۸، ص ۱۲۱-۱۳۸.
۹. تهرانی، سید محمدحسین حسینی (۱۴۱۸ق). *ولاية الفقیه فی حکومتة الإسلام*. چاپ اول، بیروت: دار الحجّة البيضاء.
۱۰. حائری اصفهانی، محمدحسین (۱۴۰۴ق). *الفصول الغرویة فی الاصول الفقهیة*. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیة.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة*. قم: مؤسسه آل‌البیت.
۱۲. حسینی زبیدی، محمدمرتضی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالفکر.
۱۳. حلّی (فخر المحققین)، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*. چاپ اول، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۱۴. حلی (علامه)، حسن بن یوسف (۱۴۰۴ق). مبادی الوصول الی علم الاصول. قم: المطبعة العلمیه.
۱۵. حلی (محقق)، جعفر بن حسن (۱۴۰۳ق). معارج الاصول، قم: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.
۱۶. خمینی، روح الله (۱۳۸۱ش). الاستصحاب. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۷. خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۸). موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی (ره).
۱۸. خویی، ابوالقاسم (۱۴۲۲ق). مصباح الأصول. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۱۹. خویی، ابوالقاسم (۱۴۰۰ق). مصباح الفقاهه. قم: انتشارات وجدانی.
۲۰. زنجانی، سید موسی شبیری (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح. چاپ اول، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۲۱. شریف، علم الهدی، سید مرتضی (۱۳۷۶). الذریعه الی اصول الشریعه. تهران: دانشگاه تهران.
۲۲. شهیدی، محمدتقی (۱۳۹۶). تقریر درس خارج اصول آیت الله شهیدی، [zaya.io/e5z0h](http://zaya.io/e5z0h)
- [/https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/shahidi/osool/96/960619](https://www.eshia.ir/feqh/archive/text/shahidi/osool/96/960619)
۲۳. صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ق). بحوث فی علم الأصول. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیہم السلام.
۲۴. صیمری، مفلح بن حسن (حسین) (۱۴۲۰ق). غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ اول، بیروت: دار الہادی.
۲۵. طباطبائی المجاهد، محمد بن علی (۱۲۹۶ق). مفاتیح الأصول. قم: مؤسسه آل البيت علیہم السلام.
۲۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق). العدة فی اصول الفقه. بی جا، بی نا.
۲۷. عاملی، حسن بن زین الدین (۱۴۱۵ق). معالم الاصول. بیروت: دارالفکر العربی.

۲۸. عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۶ق). تمهید القواعد. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۹. عاملی، شهید اول محمد بن مکی (۱۴۱۹ق). ذکرى الشیعه فی احکام الشریعه. قم: مؤسسه آل‌البتیت ع.
۳۰. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۱ق). منهاج الاصول، بیروت: دارالبلاغه.
۳۱. عظیمی گرگانی، هادی، (۱۳۸۶ش) بررسی اعتبار استصحاب در شک در مقتضی از نظر ادله آن، مقالات و بررسی‌ها پرتال جامع علوم انسانی
۳۲. عمیدی، سید عمید الدین بن محمد اعرج حسینی (۱۴۱۶ق). کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۳. فیومی، احمد بن محمد (۱۳۹۷ق). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی. قاهره: دارالمعارف.
۳۴. قمی، سید تقی طباطبایی (۱۴۲۳ق). الدلائل فی شرح منتخب المسائل. چاپ اول، قم: کتاب‌فروشی محلاتی.
۳۵. قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۸۶ق). علل الشرایع. قم: کتاب‌فروشی داوری.
۳۶. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش) الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۷. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۳۸. گنجی، مهدی (۱۳۹۳ش). تقریر درس خارج اصول آیت‌الله گنجی. مقرر حجت‌الاسلام غروی. <https://zaya.o/dw34e>
۳۹. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴ق). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها. قم: الهادی.
۴۰. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق). دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة. چاپ دوم، قم: نشر تفکر.
۴۱. ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۴۲ش). فرهنگ اصطلاحات اصول. چاپ اول، قم: نشر المصطفی ع.

۴۲. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۸ق). *فوائد الأصول*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. نائینی، میرزا محمدحسین غروی (۱۴۱۱ق). *کتاب الصلاة*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

